

## هنری، ادبی و اجتماعی

### ماهانه

شماره ششم : میال اول  
شهریور ماه ۱۳۴۴  
بها : شش ریال

در این شماره آثاری از:  
بهار

قرآن سفج

تراب

رجوی

سدار نگانی

سرهد

شهنا

شعاعی

صدر

عماد خراسانی

فرخ خراسانی

فکور

فریاد

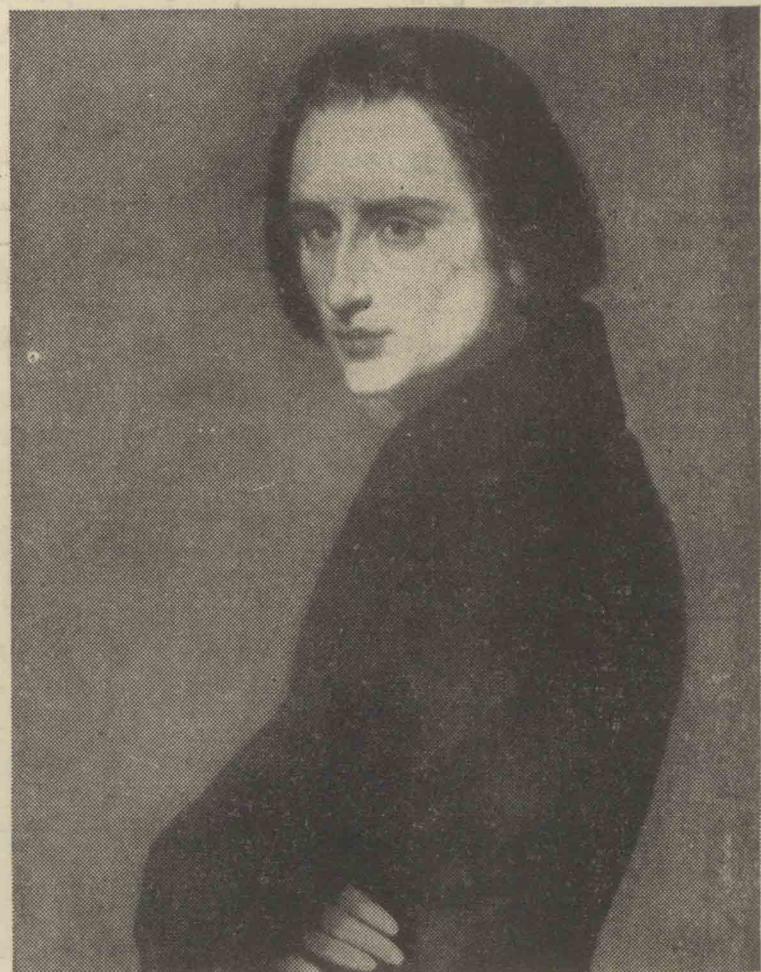
مسعودی خراسانی

مفوچه‌ری

ناصحي

يوسفى

خواهید خواند

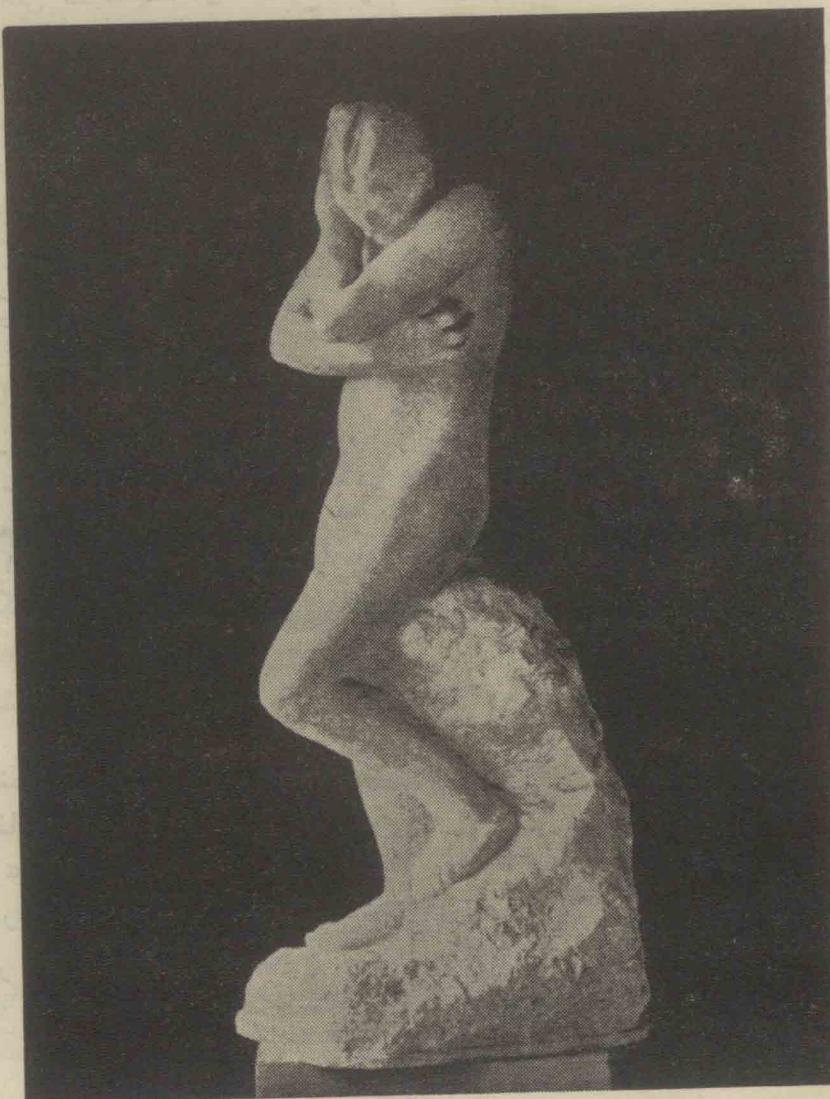


### فرانتز لیست Franz liszt

فرانتز لیست از بزرگترین آهنگسازان مجارستان و جهان است وی علاوه بر آثار بسیار ذیقیمتی که از خود باقی گذاشته مبتكر را پسوردی Rhapsody و بوئم سفنیک Poéme Symphonique است هنگامیکه در سال ۱۸۲۳ در وین کنسرتی ترتیب داد « بتھوون » بزرگ نیز حضور داشت و وقتی کنسروت پایان یافت « بتھوون » بصحنہ آمدپیشانی لیست را بوسید و گفت « تو در هنر نوازندگی بیچائی خواهی رسید که تا حال کسی

### خواب و خیال

گرچه در دل هوس باده ناب است مرا  
جلوه ده روی دلارای خودای تازه‌چوان  
خواهم از خواب ، خیال تو برد از سر لیک  
جهد کردم که مگر بگذری از چشم ترم  
رحم کردم که بی قتل منت بود در نک  
از بی عشق تو با من همه دارند عتاب  
هست آزاد گیم مسوج آزادی جان  
چون حباب از همه عالم بدمنی داشدم  
اسدالله شهر یاری



## در راه هنر

صاحب امتیاز : خرازی

اداره کننده :

عبدالحمید شعاعی

## با همکاری شورای نویسنده‌گان

مسئول مکاتبات : احمد شهرنا

تهران لاله‌زار بالای قنادی فرد

اوقات کار : ساعت ۶ تا ۸ بعد از ظهر

تلفن اداره : ۳۵۷۶۷

تلفن چاپخانه : ۳۹۶۲۴

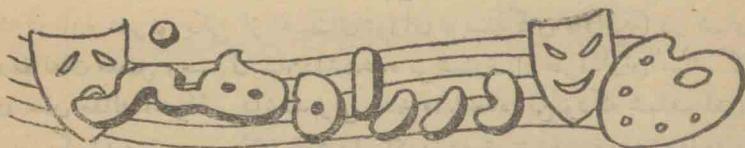
اشتراع سالیانه : ۱۰۰ ریال

بمشترکین سالیانه که وجه اشتراک خود را برداخته

باشند یک جلد کتاب برای گان داده خواهد شد.

چاپخانه : راستی خیابان منوچهری

صفحه	عنوان
۱	امشب دکتر غلامحسین یوسفی همین صفحه ضرورت تاریخ -
۲	یادی مرابس فرخ خراسانی
۳	موسیقی ایرانی ملک الشعراًی بهار
۴	نقش عجم صادق سرمد
۵	در شکوه و مسافرش عبدالحید شعاعی
۶	قوس و قزح و طلوع آفتاب منوچهری
۷	آمده‌ای عmad خراسانی
۸	ترانه‌های محلی لیری علاء الدینی
۹	داستان لیلا و چنیسر دکتر سدار نگانی
۱۰	هنر مینیاتور در کشمیر.. انوشیروان - صدر هوس
۱۱	کریم فکور اختصاصات هنر مینیاتور -
۱۲	دور باغی احمد شهرنا
۱۳	دامن البرز حسین مسعودی خراسانی
۱۴	سمجش و داوری نغمه آشنا
۱۵	پیغام نگذارید نقاشی کنم
۱۶	شب - صبح‌وحی شاعر ناصر - ناصحی
۱۷	کمی از فیریک عالم دادنامه صالح



مجله ماهانه هنری، ادبی و اجتماعی

سال اول

شماره ششم

## یادداشت ضرورت تاریخ

بحث درباره شعر نونه تنها پایان نیافته بلکه هر روز که می‌گذرد نیاز شدیدتری بادامه این گفتگو احساس می‌شود.

در واقع شعر نو نیاز شدید زمان ماست باید این بحث مورد توجه قرار گیرد. موافقین دلایل خود را بیان دارند، مخالفین بر این خوش را باز نمایند و درین میان از برخورد آرا و عقاید این دو گروه نتیجه نهائی بدست آید. در این نکته شک نیست که شعر کلاسیک ایران با استادان مسلمی که در گذشته داشته بعده کمال خود رسانیده است و اگر کسی از شعر ای معاصر بخواهد خود راهنمایی یا برتر از اساس این گذشته بداند ادعایی است که با بخند تمخر مردم موافق می‌شود.

از سوی دیگر مادر دنیاگی غیر از دنیای گذشته زندگی می‌کنیم نیاز زمان ما و خواست قرنی که در آن زندگی می‌کنیم با آنچه پشت سر گزارده ایم فرقها دارد، همانگونه که وسائل زیست و ابزار زندگی را بستکامل و تغییر شگرف نهاده خواست روحی مانیز دچار دگرگونیها شده و اگر راست است که هنر مند مانند آئینه ایست که باید دردها و رنجها، کششها و کوششها و شادیها و پیروزیهای مردم زمان خود را ثبت نماید باید دانست که هنر مندان ما برای ابراز این خصوصیات بازار و وسائل دیگری نیاز دارند در این بحث نیست، بحث در این است که این ابزار و وسائل چگونه باشد و چگونه ورق بنماید.

## الف) هشتم

خراب و مسست کن مارا از آن جام شراب امشب  
شراب تلخ می‌خواهم که مرد افکن بود ذورش «  
بن بیمه بر پیمانه ام کز این نوای خوش  
نگاهم کن، که چشم تو بود از باده کیراتر  
اگر خواهی شرب تلخ در کامم شود شیرین  
بعای نقل آن لبهای گرمت بر لب من نه  
کتاب عمر ما شرح غم و درنج است سرتاسر  
ذ درد هجر تو بیدار بودم تا سحر هر شب  
شب تاریک هجران طی شود گریار ما باشی

دکتر غلامحسین یوسفی

بقیه از صفحه پیش

بکار رود ؟ آیا باید اوزان جدیدی ابداع کرد ؟ آیا باید شعر را از بند قافیه آزاد ساخت ؟ اگر لازم است اوزانی کشف کرد باید این اوزان باید تحقیق قواعده‌ی قرار گیرد و یا هر بیت شعر دارای وزن خاصی باشد و تا پایان قطعه شعر بیش از چند وزن بکار رود ؟

ایا باید قوافی رامراعات کرد ؟ و اگر نباید تحقیق چه قواعدی باشد شعر سرود که بانبودن قافیه منظم میزان و معیاری دردست باشد تا از هرج و مرج کوئی بیمایگان جلوگیری شود ؟

اینها و نکات بسیار دیگر همسائلی است که باید جداً مورد بحث و نقد و بررسی قرار گیرد باید رهبران نوپرداز برای حاکمیت مکتب خود دلائل خوبیش را راهی دهنند، و حقانیت خود را به ثبوت رسانند و همچنین طرفداران کلاسیک نیز باید از تز خویش دفاع نمایند و بهر حال صفحات مجله ما برای بحث و انتقاد آیندو گروه باز است و با کمال علاقه مقالات این دو عده را که مستدل و منطقی باشد بچاپ خواهیم رساند.

هنگامیکه درباره شعرنو یکی از اعضای شورای نویسنده‌گان ما(امید) در شماره سوم مجله عقاید خودرا درمقاله‌ای مفصل و مستدل بیان داشته‌ده بی شماری از طرفداران سبک کلاسیک با نامه و تلفن وحضوری بدان مقاله اعتراض داشتند ولی پاسخ ما با آن‌عده این بود که شماههم اهل قلم هستید نویسنده و شاعرید بگویید و بنویسید دلایل خود را برای مزدم شرح دهید و ما هم وظیفه‌ایکه داریم این این است که این مقالات را بچاپ بر سایم و قضاؤت را بردم و اگذار نمائیم عده‌ای از این آقایان قول دادند که اینکار را بکنند ولاقل پاسخ آن مقاله «امید» را بدهند ولی از آن تاریخ تا کنون سه ماه میگذرد وهنوز یکنفر از آن طرفداران مکتب کلاسیک ، نخواسته بانتوانسته‌اند پاسخی بنویسند

این هاست که یکبار دیگر تجدید مطلع میکشیم از یکسواز نوپردازانی که بتحول در شهر معتقدند نداز آقایان نیما یوشیج، شهریار، فردیون توللی، احمد شاملو، نادر پور، سایه و دیگران خواستاریم که برای روشن شدن راهی که میر و ندوبرای راهنمائی و پیشبرد مکتب خود با نوشتن مقالات مستدل بساین منظور کمک کنند و از طرف دیگر آنها یکه طرفدار شعر کلاسیک هستند میتوانند پاسخ گوئی برخیزند و از حق خویش دفاع نمایند (همان مقاله امید که مورد اعتراض ایشان واقع گردیده میتوانند پاسخ دهند)

یکی از بدینگتیهای بزرگ جامعه‌ما در این است که ماجتمعی بار نیامده‌ایم و وقتی خود خواهی مفرط هم باین خصیصه منظم شود آنوقت همین محشری که امروز می‌بینید پیا می‌شود والا در اروپا هنگامی که یک مکتب ادبی و فلسفی وی‌اشیوه‌ی نقاشی بوجود می‌آید طرفداران آن شیوه و مکتب دورهم جمع می‌شوند، بر نامه‌تهیه می‌کنند، سخنرانی می‌کنند، مقالات مینویسند بهر طریق می‌کوشند که مکتب خود را بردم بشناسانند و بنیروی تبلیغ در جامعه گسب آبرو کشند ولی هنرمندان ما آنقدر خودخواهند که برای هر روز نامه یا مجله‌ای قلم بدمست نمی‌گیرند و از اینها گذشته‌هر کدام از آنها خود را موجود مکتب نو میدانند و حاضر نیستند دور یک میز بادی‌گران بشنیدند و در این امور تصمیم بگیرند کسانی که این نوشته را می‌خوانند همکن است همارا بدبینند ولی ما از این آقایان بسانام دعوت کرده‌ایم که نظریات و عقاید خود را در این مجهی که در پیش است ابراز دارند و شما خوانند گمان عزیز باز شماره‌های آینده‌ی مارا که ورق بز نیده لاحظه خواهید کرد که ماتا چه اندازه در اظهار این مطالب محق بوده‌ایم.

## وادی هر ایس در گه و بیگانهها

تسخیر زنم بر جاه و عالمی جاھما  
بر تو نهم از تاج شاهنشاھما  
بر مرکبم هموار آید راھما  
بر هن حسد ورزند دیگر شاهما  
زه سویم خیزند خاطر خواھما  
جای کواكب هپرها و ماهها  
سالی هرا هر روز و قرنی ماهها  
بادشاهیم بود و باد فراهمها  
اضی نیم کز دل بر آرند آمهما  
نادی هرا پس درگه و پیگاهها

تهران دیماه ۱۳۹۴

# موسیقی ایرانی

موسیقی از قدیم در ایران رونق کامل داشته واردشیر با بکان در موقعیکه اهالی مملکت خود را بطبقات ممتاز تقسیم میکرد مطریان و مقنیان را نیز طبقه مخصوصی قرارداد و مقامی متوسط ایشان راعطا کرد . اما بهرام گور که میل وافری بشعرو موسیقی داشت و بزعم مسعودی اشعار کثیری بفارسی و عربی گفته بود ، شان مطریان و موسیقی دانها رارفع نمود و بر درجات ایشان افزود ، متوسطین را بر تبعه عالی و صاحبان درجات پسترا بر درجات متوسط ارتقاء داد ولی انوشیروان مجدداً اوضاع را بوضع دوره اردشیر بر گرداند .

پادشاه در این دوره همیشه در وقت جلوس با

نایمان و اعیان کشور که در بارگاه حضور بیدا می کردند بقدرت بیست ذراع فاصله داشت و در فاصله دهدراغی پادشاه و رجال دربار پرده ای آویخته بود و شخصی بنام « خرم باش » در جلو پرده می ایستاد کار خرم باش این بود که هنگام جلوس شاه بر سریر سلطنت بشخص دیگری که نزدیک او چشم داشت امر می کرد تا بر بلندترین نقاط بارگاه صعود و جلوس شاه را به حاضرین اعلام کند .

در روز طرب و زم خرم باش بنام شاه ، آوازه خوانان و مطریان راه ریک بتو به خود جازه میداد تامجلس شاهنشاهی را گرم کنند .

موسیقی در عهد خسرو پرویز بمنتهی درجه ترقی خود رسید و تشویق های آن پادشاه از ارباب ذوق و اعطای صله های گرانها بواسطه وفور ثروت ، باعث ظهور دخیناگر و سازنده مشهور ایرانی « باربد » و « نکیسا » گردید که بد بختانه همارا وبالآخره احوال آنان اطلاع مبسوطی در دست نیست فقط اسامی چند تن از مطریان و نام آوازمهای دوره ساسانی که از آنجمله سی لحن معروف باربد می باشد بچای مانده و برای اینکه اهمیت موسیقی آن دوره را بر ساریم اسامی الحان نامبرده را ذکر می کنیم از اینقرار :

۱ - آرایش خورشید ۲ - آئین چمشید ۳ - اورنکی ۴ - باغ شیرین ۵ - تخت طاق دیسی ۶ -

« ملک الشعرا بیهار »

فقط عجم  
بعضم ، هر چه شنیدم ز داستان ، دیدم سفر گزیدم و بسیار امغان دیدم چنین فتاد نصیم که آنچنان دیدم بسی « هرم » ز زمین سر بر آسمان دیدم نشان روز تو و دولت جوان دیدم بمصر از تو چه پنهان که بر عین دیدم تو نقش قدرت و من نعش ناتوان دیدم تو صحره دیدی و من سخن هزمان دیدم تو شکل ظاهر و من صورت نهان دیدم هزار وصله ز فرعون باستان دیدم نظر بملک جهان نقش دیدگان دیدم هنوز در طلب عیش جاودان دیدم تو عاج دیدی و من هشت استخوان دیدم تو حلقه ، من بنگیم نام بی نشان دیدم تو خم باده و من خون دل در آن دیدم تو گفت خسرو و من رنج دیه قان دیدم تو چیز از بد و از خوب تو آمان دیدم که باز مانده ز میراث خسروان دیدم نه هیچ قاعده قائم در اینچنان دیدم ندیدم آنچه من از دولت کیان دیدم همه غربو و همه ناله و فغان دیدم بسود یکتن : یک ملک در زیان دیدم اگر چه مانده بس آثار در میان دیدم که هر چه دیدم از ایشان بعز و شان دیدم نه هیچ خانه بت منزل مقان دیدم که از خدای و دیعت خداگان دیدم زین رسم عدالت خط امان دیدم که قدرتش نه بتقدیر آب و نان دیدم در انگلیس هنوز این مثل روان دیدم نه هیچ فاتح از این قصه شادمان دیدم رلیک دودش در چشم دودمان دیدم وزآن ز آب حیاتش فسانه خوان دیدم چونش سکه خوش از اشک واردوان دیدم ولی در آخر بازیش کامران دیدم که خوانده دست حریفان سر گران دیدم عجب که فضلش در مذهب و زبان دیدم وز آن چو چرخش با دهر هم عنان دیدم که پایدارش در دست امتحان دیدم که بی نیازش ز آوازه و بیان دیدم که نقش دولت سرمه بر آستان دیدم صادق سرمه

بمصدر رفتم و آثار باستان دیدم بیادگار برد ارمغان مسافر دهه بسی چنین و چنان خوانده بودم از تاریخ گواه قدرت شاهان آسمان در کاه ز روزگار کهن ، در حريم « الہرام » گذشته در دل آینده هرچه پنهان داشت : تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک تو تخته دیدی و من تخت واژگون از بخت نوعکس دیدی و من گردش جهان بر عکس شدم بموزه مصر و ذ عهد عاد و نمود تخته پاره تابوت « توت اخون آمون » تو چشم دیدی و من دیده حریصان باز تو تاج دیدی و من تخت رفته بر تاراج تو سکه دیدی و من کوزه می فشان در جام تو کاسه دیدی و من کوزه می فشان در جام تو بی نیازی شه ، من نیاز اهل هنر ذ جمع اینهمه آثار بی بدل بمثل یکی نشانه قدرت ، یکی نشانه حریص بقدرت است قوام جهان ، که بقدرت ولی بقدرت فرعونیان ذ داش و داد همه غرور و همه مستی و همه بیداد بکام یکتن : یکتوم در غم و حسرت از آن ذ دولت فرعونیان نماند بسی درود بر عجم و وارثان هستند جم نه هیچ شاه عجم دعوی خدائی کرد شکوه سلطنت و دین و داد با هم بود ز رسم کورش و خط کتبیه دارا عجم بدولت دارا هنوز از آن داراست « مگر بحرمت قانون ماد و ایران است ؟ » نه هیچ غالب ، تغییر کرد قلب عجم سکندر آمد و آتش بکاخ دارا زد گذشت در ظلمات غرور از سرش آب سلوک ناخوش اشک از رخ سلوکی ریخت ز ترک تازی تازی و ترک ایران باخت ته ترک هاندو نه تازی چو گشت طی بازی زبان بمذهب یگانه زد عجم لیکن عجم بدولت آزادی و عدالت زیست بر او گذشت حواست بسی و در نگذشت حدیث آذر و آبادگان هم آوازی است زمانه نهش عجم نسترد بدست ستم